

هستند. از سوی دیگر توان دولت‌های کشوری در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری برای مقابله با بحران در سطح کشوری و نجات سرمایه در محدوده کشور خرید بیش از پیش کاهش می‌یابد و هر کشور هر چه بیشتر در معرض کارکرد مکانیسم‌ها و جریان‌های عمومی و جهانی سرمایه قرار می‌گیرد و به سرنوشت عمومی سرمایه‌داری وابسته‌تر می‌شود.

در کشورهای عقب افتاده سرمایه‌داری که به موقعیت بردگی اقتصادی، سرمایه‌داری مالی جهانی افتاده‌اند نیز توان دولت‌ها برای تأمین «خودکفایی» و «استقلال اقتصادی»، که مدت‌ها آرمان بورژوازی محلی این کشورها را تشکیل می‌داد، هرچه بیشتر محدود و غیرموثر شده و این قبیل کشورها، علی‌رغم تنوع در ایدئولوژی‌ها، مذاهب، فرهنگ‌ها و رژیم‌های سیاسی، بیشتر و بیشتر بسمت تقاضا برای پذیرش در بازار جهانی و تبعیت از الگوها و شروط سرمایه‌داری جهانی، منجمده الگوهای تجویز شده از طرف موسسات مالی جهانی مانند «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» سوق داده می‌شوند و از استقلال آنها جز پوسته‌ای ظاهری چیزی باقی نمی‌ماند.

تحولات پرمخنه در تولید سرمایه‌داری از جنگ دوم جهانی به این سو، به ویژه بر زمینه بحران دیربای جاری، به ناگزیر رابطه کار و سرمایه را نیز در مقیاس جهانی تحت تاثیر قرار داده و موجب تغییرات چشمگیری در ابعاد و ترکیب طبقه کارگر و نیز در پروسه کار شده است. مهمترین این تحولات گسترش عظیم ابعاد طبقه کارگر در مقیاس جهانی است. سرچشمه این گسترش کمی بیسابقه را سرازیر شدن امواج دهقانان، زنان و کودکان به بازار کار و همچنین کارگری شدن مشاغل مستقل و یا بعبارت دیگر رخنه سرمایه در عرصه‌های جدید و تبدیل شکل کار در آنها به کار مزدی تشکیل داده است. در این دوره است که ده‌ها و صدها میلیون نفر دهقانان سابق در کشورهای آسیا، آفریقا و

آمریکای لاتین به صفوف کارگران مزدی، عمدتاً در شهرها، می پیوندند و برای اولین بار در تاریخ دهقانان در مقیاس جهانی از صورت طبقه اصلی اجتماعی در آمده و کارگران مزدی، نه فقط در کشورهای صنعتی پیشرفته که از دیرباز این تحول را از سر گذرانده بودند، بلکه در تمام کره زمین به طبقه اجتماعی اصلی تبدیل می شوند. به علاوه در همین دوره ورود گسترده زنان، به ویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، به بازار کار موجب تبدیل بخش‌های هر چه وسیع‌تری از جمعیت به کارکنان مزدبگیر می شود و امکان می دهد که سرچشمه‌ای هنگفت از نیروی کار، آنهم به بهای ارزان‌تر یعنی با مزد کم‌تر، در اختیار تولید سرمایه داری در این کشورها قرار بگیرد. این پدیده در عین حال یکی از عوامل تغییر در ترکیب طبقه کارگر را تشکیل می دهد. در کشورهای عقب افتاده‌تر سرمایه داری، در عوض به ویژه کودکان را در مقیاسی گسترده و بیسابقه به عنوان منبع جدید و ارزان نیروی کار، با وجود تمام عواقب انسانی سهمگین آن، به زیر مهمیز سرمایه می کشند.

در همین دوره بسیاری از مشاغل مستقل در تجارت و خدمات تابع شکل عمومی کار در سیستم سرمایه داری شده و به صورت کار مزدی در می آیند و بخش بزرگی از کارکنان رشته‌های خدمات، حمل و نقل، دفاتر، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، بیمارستان‌ها، فروشگاه‌های بزرگ و نظیر این‌ها به کارگران مزدی تبدیل می شوند.

یکی از عوامل دیگر تغییر در ترکیب درونی طبقه کارگر، انتقال سرمایه از رشته‌های خاصی از تولید به رشته‌ها و یا صنایع دیگر است که چه بسا موجب تعطیل یا افول در پاره‌ای رشته‌ها و بیکاری‌های وسیع و متعاقب می شود. فی‌المثل صنایع سنتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مانند زغال، فولاد و کشتی‌سازی در بسیاری از این کشورها رو به افول رفته و

کمیت کارگران شاغل در این رشته ها نیز کاهش یافته است. در عوض بخش موسوم به خدمات و نیز پاره‌ای رشته‌های جدید تولید و تجارت رشد چشمگیری حاصل کرده‌اند. همچنین پیدایش تغییراتی در تقسیم کار جهانی و انتقال پاره‌ای صنایع و رشته‌های صنعتی به کشورهای جدیداً صنعتی و یا به کشورهای عقب افتاده‌تر یکی از عوامل تغییرات درونی طبقه کارگر را تشکیل داده است.

با توجه به همه این عوامل، طبقه کارگر در دوره مورد بحث در مقیاس جهانی تغییرات چشمگیری را از لحاظ رشته تولیدی، نوع مشاغل، توزیع جغرافیایی و نیز از لحاظ ترکیب جنسی، نژادی و سنی از سرگذرانده است، اما برخلاف پاره‌ای ادعاها با فرسایش کمی و کاهش موقعیت تولیدی و اقتصادی خود روبرو نبوده بلکه درست بعکس گرایش کلی و عمومی سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر تبدیل بخش هر چه بیشتری از جمعیت، از تمام نژادها و ملت‌ها و از هر جنس و سن به کارگران مزدی سرمایه و تشکیل یک طبقه کارگر بتمام معنی جهانی، دارای موقعیت مشترک و منفعت مشترک و دارای مکان اساسی در تولید، تجارت و خدمات در سرتاسر کره زمین بوده است.

در رابطه با پروسه کار، گرایش‌های پایدارتر سرمایه‌داری، یعنی سلب اختیار هرچه بیشتر از کارگران و تامین کنترل هرچه کامل‌تر سرمایه و مدیریت آن بر پروسه کار، بالا بردن بارآوری کار، افزایش شدت و سرعت کار، افزایش استثمار، مهارت زدایی و در یک کلام انحطاط و تنزل کار در مقابل سرمایه و لذا افزایش بیگانگی کارگر نسبت به کار و محصول آن در سراسر قرن بیستم حاکم بوده و تشدید شده است. این گرایش‌ها در دوره بحران جاری به ویژه ابعاد بزرگتری بخود گرفته است. در این دوره سرمایه همه جا با چنگ و دندان در تلاش برای بالا بردن بارآوری کار و یا به عبارت دیگر کاهش حصة کار و

اختصاص دادن سهم هرچه بیشتر از کل تولید اجتماعی به سرمایه برآمده است.

مشاهدات غیر قابل انکار نشان می‌دهد که طی همین دهه‌هایی که بنام عصر اطلاعات و ارتباطات و همچون مظهر پیشرفت تکنولوژی شناخته شده است، در واقعیت امر مردم ساعاتی طولانی‌تر و با شدتی بیشتر، توأم با نگرانی‌ها و فشارهای فزاینده‌تر و حوادث کار فراوان‌تر، همراه با درآمدهای کمتر و تأمین‌های کمتر و با اختیار کمتر بر پروسه کار، کار می‌کنند. تکنولوژی جدید و روش‌های مدیریت جدید موجب کاهش مختاریت فردی و جمعی کارگران، افزایش انضباط کار و دادن یک شتاب بیسابقه به پروسه کار در مقیاس جهانی شده است.

اما افزایش بارآوری و کاهش هزینه‌های کار، بر خلاف آنچه ادعا می‌شد، به هیچ وجه موجب کاهش بیکاری هم نشده است. برعکس یکی از پی‌آمدهای بحران دهه‌های اخیر بیکارسازی‌های گسترده‌ای است که محیط اجتماعی همه کشورها را با عواقب سنگین خود فرا گرفته است و نه تنها نشانی از تخفیف بروز نمی‌دهد بلکه رویه گسترش دارد و از طرف خود اقتصاد دانان بورژوا به نشانه چاره ناپذیر بودن نام «بیکاری ساختاری» به خود گرفته است. وانگهی، برخلاف آنچه در سالهای اول بحران ادعا می‌شد، تجدید سازمان تولید سرمایه‌داری موقتی نبوده و فقط هم صنایع قدیمی و سنتی را در بر نگرفته است و صنایع مبتنی بر تکنولوژی جدید مانند الکترونیک و یا رشته خدمات که در حال گسترش هستند نیز نیروی کار اضافی را جذب نکرده‌اند. امروزه ادعان می‌شود که چنین امیدهایی واقعیت نداشته و در خود این رشته‌ها نیز بیکارسازی بیداد می‌کند.

بدینسان بن بستى که تولید و انباشت سرمایه داری در پیش پای خود خلق کرده، امروزه از همیشه عبور ناپذیرتر بنظر مى رسد. در حالیکه سرمایه عظیم ترین منابع ثروت را در کرة زمین جمع کرده، تمرکز بخشیده و با شتاب بر آن مى افزاید، اما هر روز بیشتر از تکفل بردگان مزدی خود ناتوان مانده است. در حالیکه منبع سود و انباشت سرمایه چیزی جز استثمار نیروی کار نیست، اما امروزه بیش از هر دوره دیگر از بکار گرفتن نیروی کاری که «آزاد» کرده ناتوان است و با بیکارسازی های گسترده به خارج کردن این نیروی کار از پروسه تولید مى پردازد و باین ترتیب تناقض ذاتی و برطرف نشدنی تولید سرمایه داری را خیره کننده تر از همیشه به نمایش مى گذارد.

در چنین شرایطی است که از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نیز بورژوازی در سطح جهانی به راست چرخیده و از اواخر دهه هفتاد جریان موسوم به «مخالفانله کاری جدید» و یا «لیبرالیسم جدید» در میان بورژوازی، احزاب سیاسی، محافل فکری و رسانه های آن به تدریج دست بالا را پیدا کرده است. جریانی که در واقع پرچم سیاسی و فکری تعرض گسترده سرمایه به جنبش کارگری، به سطح معیشت و به دست آوردهای تاکنونی طبقه کارگر در شرایط بحران بناری و بمنظور توجیه دست یازی به یک تجدید توزیع جدی ثروت به نفع اشیا است. تلاش برای برداشتن همه محدودیت ها از پیش پای سودجویی سرمایه و سنجمله برچیدن قوانین و مقرراتی که یک زمان از طرف جناح های اصلاح طلب بورژوازی برای تعدیل و تنظیم عملکرد سرمایه وضع شده بود تحت عنوان «مقررات زدایی»، کاهش تعهدات دولت ها و سیستم حاکم در قبال تأمین های اجتماعی، یعنی در واقع تنها بخشی از مخارج دولتی که نفعی برای مردم در بر دارد، تحت عنوان ایجاد تعادل اقتصادی و بازگشت به اصول بازار آزاد، و در یک کلام تأمین شرایط سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک لازم برای از سر گذراندن موفقیت آمیز یک دوره تجدید سازمان سرمایه در شرایط بحران، به

زبان کار و به زبان اکثریت عظیم جامعه بشری، مضمون واقعی «رفرم» های لیبرالی جدید را تشکیل می دهد. «سرمایه داری با چهره انسانی» توهم آمیز بودن خود را به همگان اعلام داشته است.

تعرض به سلب معیشت و به دست آوردهای اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی با تعرض به دست آوردهای سیاسی و سازمانی آن هم توأم بوده است. حمله به اتحادیه های کارگری و مسبب بحران قلمداد کردن آنها، تلاش برای کوتاه کردن دست آنها از دخالت در سرنوشت عمومی کارگران و سرنوشت کل جامعه، تلاش برای سوق دادن کارگران به بی تشکلی، گسیختگی و انزوا در محل های جداگانه کار و در نتیجه تضعیف نیروی آنها بمثابة یک طبقه، تلاش برای تخریب قراردادهای جمعی کار و نظیر این ها منطقی بعنوان یک سیاست دولت ها و بنگاه های سرمایه داری در پیش گرفته شده است. تبلیغات مدافعان سرمایه داری، کارگران و حقوق و دست آوردهای تاکنونی آنها را عامل بیکاری معرفی می کند و باین ترتیب قربانی را مسبب قلمداد می نماید و تلاش می کند که تحت عنوان «قابل انعطاف کردن نیروی کار» کارگران را به صورت تابع صرف و بی حق و حقوق سرمایه در آورد.

به این ترتیب با تعرض به تأمین های اجتماعی و حقوق اتحادیه ای و به طور کلی تلاش برای پایان دادن به الگوهای اجتماعی مبتنی بر رفرم، سرمایه داری در عین حال مبنای «مصلحت» ای را که عملاً برای چندین دهه با اتحادیه های کارگری تهیه دیده بود از میان برده و تحت فشار بحران، تشدید رقابت های جهانی و تلاش برای کسب سود هرچه بیشتر در واقع دریچه های اطمینان سیستم را می بندد و لذا بناگزیر نطفه مصاف ها، جنبش ها و انفجارهای اجتماعی جدید را ببار می آورد. همه عوامل حاکی از سوق یافتن جامعه در

سال‌ها و دهه‌های آتی به چنین سمتی است.

در این دوره جریان سوسیال دموکراسی نیز تحت تاثیر تحولات اقتصادی و نیز تحت فشار تفوق گرایش راست و الزامات حفظ نظام در دوره بحران، به تغییرات جدی در برنامه و نگرش‌های خود وادار شده است. طی این دوره احزاب سوسیال دموکرات افق و برنامه اجتماعی تدوین شده در دهه‌های پیشتر خود را هرچه بیشتر از دست داده و خود را با برنامه‌ها و دستورالعمل‌های مبتنی بر «رفرم‌های بازار آزاد» دمساز کرده اند. هرچند هم که این احزاب بر سر کار آمده‌اند، همان برنامه‌ها را با اندک تغییراتی تحمیل کرده‌اند. کاری که در پاره‌ای موارد چنانچه از طرف نمایندگان هار و بی پروای سرمایه داری صورت می‌گرفت، چه بسا با واکنش‌های اجتماعی شدید روبرو می‌شد. نقش عملی این جریان در واقع تلاش برای خوراندن داروی تلخ نسخه سرمایه داری محافظه کار توأم با لالیسی، وعده و وعید و چاشنی اندرزهای اخلاقی بوده است، به نحوی که در عین حال دامنه خواست‌های کارگران را محدود و اعتراض‌های آنها را تعدیل کند.

سوسیال دموکراسی امروزه نه با اصلاحات اقتصادی، بلکه با تحمیل عسرت‌های اقتصادی به شیوه مناسب تداعی می‌شود. به این ترتیب سوسیال دموکراسی در دوره اخیر بیش از پیش نقش ضربه گیر را برای سرمایه و برای کل سیستم بازی کرده است. با اینهمه اندرزهای اخلاقی آن‌ها در مورد امکان همکاری دو اردوی کار و سرمایه از همیشه نامربوط تر به نظر می‌رسد و این جریان، با توجه به عدم لزوم رفرمیسم برای سرمایه داری کنونی، با فرسایش مداوم پایگاه اجتماعی خود روبرو بوده است. تلاش جریان سوسیال دموکراسی برای متکی شدن هرچه بیشتر با طبقه متوسط و کاستن از پیوند سنتی خود با پایه کارگری‌اش و فاصله گرفتن از آن، موقعیت این جریان را، برخلاف

ادعای ایدئولوگ‌های آن، با تنزل بیشتری روبرو کرده است.

در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، کشورهای سابقاً موسوم به «جهان سوم» که اکثریت جمعیت جهان در آنجا زندگی می‌کند، اثرات بحران اقتصادی دوسه دهه اخیر بمراتب خرد کننده‌تر بوده است. چشم‌انداز رشد و توسعه اقتصادی، که بدنبال استعمارزدایی و در شرایط رونق اقتصادی دهه‌های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم کاملاً محتمل جلوه می‌کرد، امروز در اکثر موارد مسدود و یا بسیار نامحتمل بنظر می‌رسد. فاصله بین کشورهای پیشرفته صنعتی با کشورهای عقب مانده تحت شرایط بحران و انقلاب تکنیکی جاری هرچه عمیق‌تر شده و پر کردن این شکاف از همیشه نامیسرتر بنظر می‌رسد. در زیر فشار نیرومند تقسیم کار جهانی تحمیل شده از طرف سرمایه بین‌المللی به این کشورها و اولویت‌های خاص آن برای تعیین مراکز انباشت، به جز تعدادی کشورهای موسوم به جدیداً صنعتی شده، اکثریت کشورهای آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین همه راه‌ها را به روی خود بسته می‌بینند.

تحمیل الگوی ریاضت اقتصادی و برنامه‌های تجویز شده از طرف «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، بار سنگین بازپرداخت وام‌های نجومی، کاهش بهای مواد خام و اولیه، هزینه‌های نظامی فزاینده، تکاپو برای جبران شکاف فزاینده بین آنها و بخش‌های پیشرفته سرمایه‌داری، همگی بورژوازی محلی و دولتهای محلی را به تحمیل شدیدترین و بیرحمانه‌ترین اقدامات علیه طبقه کارگر و اقشار کم‌درآمد و تهیدست سوق داده و باعث شده که این دولت‌ها همان تعهدات اولیه در مورد اشتغال و تأمین‌های اجتماعی، بهداشت، آموزش و غیره را نیز در مقابل مردم به کنار بگذارند و این گونه جوامع را با تیره‌ترین و ناامن‌ترین آینده‌ها روبرو سازند.

دگرگونی‌هایی که در دهه‌های اخیر در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی این کشورها حاصل شده است، آن‌ها را با معضلات و پدیده‌های کاملاً جدیدی مواجه کرده است. گسترش یک طبقه سرمایه‌دار محلی جا افتاده که زمین، کارخانه‌ها، بانک‌ها و موسسات مالی، شرکت‌های بیمه، تجارت داخلی و خارجی و مشاغل بالا را بیش از پیش به انحصار خود درآورده و منجماً به جزء مرتبط و وابسته‌ای از بازار جهانی و سرمایه جهانی تبدیل شده و براساس مقتضیات آن عمل می‌کند، طبقه‌ای که در عین حال دستگاه دولتی و قضایی، ارتش و پلیس و رسانه‌ها را در کنترل خود دارد و در فساد سیاسی و اداری عمیقی غوطه‌ور است، واقعیت تقریباً همه جاگیر این کشورها را تشکیل می‌دهد. طرف دیگر این واقعیت و جزء مکمل آن، تبدیل اکثریت جمعیت به توده خلع ید شده‌ای است که دستش به هیچ جا نمی‌رسد و جز فروش نیروی کار خود راهی ندارد و بیش از پیش حاشیه‌ها و محلات فقیرنشین و بی تسهیلات شهرها را پر کرده است.

موقعیت اقتصادی و اجتماعی جدید در عین حال با خود ضرورت و شرایط مبارزه با بی حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی کارگران و توده محروم و علیه حاکمیت‌ها و ساختارهای سیاسی استبدادی را نیز فراهم می‌سازد و رژیم‌های حاکم در این کشورها را به طور جدی به مبارزه می‌طلبد. تحت این شرایط مبارزات و جنبش‌های کارگری معطوف به سازمان‌یابی و کسب حق تشکل و نیز برای بهبود شرایط کار و زیست در این کشورها در جریان است و در پاره‌ای از آن‌ها جنبش کارگری سازمان یافته می‌رود که به یک عامل تعیین کننده در صحنه سیاسی و اجتماعی تبدیل شود.

در عین حال بر چنین زمینه‌ای است که در سال‌های اخیر در کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا، کشورهایی که بیش از پیش از عواقب

سرمایه‌داری و عقب ماندگی آن هردو رنج می‌برند، جریان‌های موسوم به بنیادگرایی مذهبی پایگاه اجتماعی پیدا کرده و خود را بعنوان یک آلترناتیو راه‌گشا مطرح کرده‌اند. «بنیادگرایی» اسلامی اگرچه واکنشی است به وضع نکبت بار کنونی و بعضاً خود را به پرچم اعتراضی که در اعماق این جوامع موج می‌زند تبدیل کرده است و اکثراً نیز در میان اقشار تهیدست جاذبه پیدا می‌کند، اما در اساس خود جریانی است ارتجاعی و گذشته‌گرا که نوک تیز حمله آن نه علیه مناسبات سرمایه‌داری بلکه علیه سوسیالیسم و جنبش کارگری، تلیه زنان، علیه حقوق دموکراتیک، زندگی مدنی و آزادی‌های سیاسی است و تحت شرایط خاصی از طرف بورژوازی و امپریالیسم بعنوان آلترناتیوی در مقابل دورنمای انقلابات اجتماعی تقویت و پشتیبانی می‌شود. تجربه نزدیک به دو دهه در ایران و نیز تجربه اخیر الجزایر در این رابطه باندازه کافی گویا است.

تحولات اقتصادی و تولیدی دهه‌های اخیر، ایجاد دگرگونی در نظام‌های تولیدی و اجتماعی کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در این دوره، تغییراتی که در تقسیم کار جهانی حاصل شده و منجمله سربرآوردن کشورهای موسوم به جدیداً صنعتی شده، همگی مفهوم سنتی «جهان سوم» را که در دهه‌های بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی رواج یافته بود، همراه با انقلاب‌های استقلال خواهانه خلقی و ضد امپریالیستی ویژه آن و توأم با ایدئولوژی‌های ستکی به آن، بیش از پیش به گذشته متعلق کرده است. در این بخش از جهان نیز، اعم از اینکه مانند کشورهای موسوم به جدیداً صنعتی شده خاور دور، سرمایه در حال گسترش تولید و انباشت شتابان باشد و یا اینکه مانند اکثریت موارد، عقب افتادگی، رکود و غوطه خوردن در فقر خصلت‌نمای وضعیت کنونی‌شان باشد، انقلاب‌های جدید و پاسخ‌های جدیدی اجتماعاً ضرورت پیدا کرده است. در این کشورها نیز انقلاب کارگری و سوسیالیسم به آلترناتیوی که به حکم

تحولات اجتماعی در دستور قرار گرفته و در عین حال به تنها بدیلی که می‌تواند گره‌گشای معضلات و مشقات ناشی از زندگی تحت نظام سرمایه‌داری باشد، تبدیل شده است.

از لحاظ سیاست جهانی مهم‌ترین تحول سال‌های اخیر را از هم پاشیدن اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک نظام حاکم در اتحاد شوروی و کل بلوک شرق و باین اعتبار پایان «جنگ سرد» به نفع بلوک غرب تشکیل می‌دهد. با این رویداد، که زمینه‌های اقتصادی و سیاسی آن طی سالیهای پیش در کنار فراهم آمدن بود، تعادل جهانی خاصی که از کنفرانس یالتا در پایان جنگ جهانی دوم به این سو بر نظام سیاسی جهان حاکم بود بهم ریخت و قرن بیستم یکی از نقاط عطف سیاسی خود را از سر گذراند. گرچه در بلوک شوروی حرکات و جنبش‌های اعتراضی علیه اوضاع اقتصادی نامناسب، فساد بوروکراسی و خفقان سیاسی، پیش‌تر گاه حتی به شکل قیام‌های تمام‌عیار (مجارستان ۱۹۵۶) و یا جنبش‌های عمومی و کارگری گسترده (چکسلواکی ۱۹۶۷ و لهستان ۱۹۸۰) سر بر می‌آورد، اما فقط در شرایط اقتصادی و سیاسی جدید جهان در سال ۱۹۸۹ بود که اروپای شرقی انقلاب‌ها و جنبش‌های پیرامنده و فراگیر مردم علیه رکود اقتصادی، بی‌عدالتی اجتماعی و رژیم‌های مستبد بوروکراتیک را به خود دید، انقلاب‌هایی که با امیدواری‌های بزرگ اما خوشباوری‌هایی به همان اندازه وسیع «درمان» بازار آزاد برپا شد.

سیستم سرمایه‌داری دولتی ویژه شوروی و کشورهای بلوک شرق، که با توجه به تاریخ واقعی پیدایش و تکوین آن دارای اشکال اداری، حقوقی و ایدئولوژیک خاصی بود، نهایتاً در زیر فشار روند شتابان ادغام جهانی سرمایه‌داری عقب افتادگی تکنولوژی و سازمان تولید، ناتوانی در بالا بردن بارآوری کار و جذب و به کارگیری انقلاب تکنیکی جاری، مدیریت بوروکراتیک و دست و پاگیر و

توزیع غیر کارا و پر از ریخت و پاش، و نیز فشار رقابت تسلیحاتی و نظامی با غرب متلاشی شد و روسیه و سایر این کشورها نیز، به قیمت اثرات اجتماعی و انسانی ویرانگر، پروژه تجدید سازمان سرمایه، ادغام کامل در بازار جهانی و انطباق با الگوی مبتنی بر سرمایه داری «بازار آزاد» را آغاز کردند.

در چنین شرایطی ایدئولوگ‌ها و مداحان لیبرالیسم کوس پیروزی سرمایه داری را نواختند، پایان سوسیالیسم و پایان مارکسیسم را بعنوان یک واقعیت بدیهی جار زدند، کیش بازار آزاد را مذهب برحق و وضع موجود را شکل غایی جامعه بشری قلمداد کردند و به این اعتبار پایان «تغییر» و لذا «پایان تاریخ» را اعلام نمودند. اما جار پیروزی کوتاه نظران بورژوا زودگذر بود. نوسیدی نسبت به آینده جوامع کنونی و تیره و تار دیدن آن، که از واقعیات دردناک فعلی جهان مایه می گیرد، بیش از پیش به عنوان یکی از مشخصات دوره حاضر اثر خود را بر تمام فرهنگ و ایدئولوژی معاصر باقی می گذارد.

واقعیت دیگر سیاست جهانی، روند افول تدریجی هژمونی جهانی بلامنازع آمریکا طی دو سه دهه اخیر است. با وجود تلاش‌های وسیعی که ایالات متحده طی دهه هشتاد و به ویژه به دنبال از هم پاشی شوروی برای اعاده موقعیت اقتصادی و سیاسی سابق خود به عمل آورده، اما علل پایه‌ای تری که موجبات این روند را فراهم آورده اند بیش از پیش در کارند. ظهور قدرت‌های اقتصادی بزرگ رقیب مانند ژاپن و آلمان، تقویت اتحادیه اروپا به مثابه یک قطب اقتصادی و تا درجه‌ای سیاسی، پیدایش اتحادیه‌ها و مناطق اقتصادی، و حتی فشار رقابت‌هایی که کشورهای تازه صنعتی شده می‌توانند بر اقتصاد این کشور وارد کنند، علائم ضعف را در موقعیت اقتصادی و سیاسی منحصر به فرد آمریکا تشدید خواهد کرد.

در مجموع با به هم خوردن صف بندی ها و تعادل جهانی دوره پیشین و در نتیجه به هم خوردن قطعیت های ناشی از آن، با عروج قدرت های اقتصادی و چه بسا سیاسی جدید و با چشم انداز رقابت ها و یا ائتلاف های جدید، به نظر می رسد دوره ای آغاز شده است که بی ثباتی سیاسی و نامعلوم بودن سیر آینده یکی از مشخصات مهم آن را تشکیل می دهد.

www.KetabFarsi.com

۴- تجربه شوروی و عواقب آن

دهه‌های اول قرن بیستم به ویژه شاهد گسیختگی سرمایه‌داری جهانی بر اثر جنگ، بحران اقتصادی و نیز جنبش‌های انقلابی پرمایه و انقلاب‌های کارگری بود. گرچه این جنبش‌ها و انقلاب‌ها در مقابل فشارها و تعرضات متقابل ضد انقلاب داخلی، معاصره و دخالت گسترده ضد انقلاب خارجی، و یا ضعف‌ها و توهّمات درونی از پای درآمدند، اما اثر خود را بر مبارزات بعدی کارگران و برکل جامعه معاصر باقی گذاشته و در مجموع فضای سیاسی و معنوی مساعدتری برای مبارزه در راه رهایی خلق کردند.

در راس همه این تحولات انقلابی، انقلاب کبیر اکتبر در روسیه قرار می‌گیرد. انقلاب اکتبر انقلاب حقیقی بوده‌های کارگر و زحمتکش روسیه علیه مشقات سرمایه‌داری بود که با جنگ به منتهای خود رسیده بود. حکومت بلشویکی برآمده از انقلاب اکتبر، حکومت کارگری بود که از طریق شوراها و نیز مجموعه وسیعی از موسسات دموکراتیک و مردمی وسیع‌ترین مشارکت توده‌های زحمتکش و تهیدست، دهقانان، سربازان و زنان را در سرنوشت جامعه و اداره آن، که تا آن زمان در جهان سابقه نداشت، تأمین نمود.

این انقلاب که خود در یک دوره طوفانی و انقلابی قرن بیستم روی داد، ضربه‌ای جدی به نظام جهانی سرمایه‌داری وارد کرد و از یک طرف کین و نفرت همه بورژوازی و دولت‌هایشان و شدیدترین واکنش‌های خصمانه آنها را برانگیخت و از طرف دیگر امواج نیرومند آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی و تعایل به رهایی از مشقات سرمایه‌داری را در سرتاسر کره زمین دامن زد و به این ترتیب بشریت را در آستانه دوره جدیدی از حیات خود قرار داد.

با این همه به دلیل شرایط فوق‌العاده دشوار بین‌المللی و شرایط داخلی جامعه روسیه، شکست انقلاب‌های کارگری در اروپا و فروکش موج انقلاب جهانی، محاصره اقتصادی و سیاسی و دخالت مصلحانه دول امپریالیستی علیه روسیه انقلابی، جنگ داخلی و قحطی و گسختگی اقتصادی، و نیز تحت تاثیر ضعف‌های درونی، این انقلاب از پیشروی باز ماند و هیچ‌گاه نتوانست به نظام اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی تکامل پیدا کند. برعکس، پس از طی دوره‌ای از بحران‌ها و کشمکش‌ها و انجام اقدامات فوق‌العاده برای تامین نیازهای اقتصادی دوران جنگ داخلی و یا سپس برای جلوگیری از گسختگی اقتصادی، نهایتاً در اواخر دهه بیست، افق سوسیالیستی اولیه انقلاب اکبر عملاً و بطور قطعی جای خود را به راه حل ناسیونالیستی روسی پیشرفت سرمایه‌دارانه جامعه روسیه داد. اصل برآورده کردن نیازهای تولیدکنندگان و اکثریت جامعه که قرار بود اصل حاکم بر اقتصاد باشد، به استعمار خشن و بی‌رحمانه‌ای جای سپرد که انگیزه آن تامین انباشت هرچه سریع‌تر به منظور ایجاد یک دولت روسیه قدرتمند و کسب قدرت برابر در رقابت با دولت‌های غربی بود. متناظر با این‌ها افق انقلاب جهانی، جای خود را تحت عنوان «سوسیالیسم در یک کشور» به دفاع از دولت شوروی و معامله کردن مصالح انقلاب جهانی به منافع این دولت داد.

این سیر قهقراپی انقلاب روسیه و عروج ضد انقلاب استالینی، به معنای مسخ و مرگ انقلاب اکتبر و ارزش‌های آن بود و در کلیه زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، سازمانی، اخلاقی و نیز در چگونگی ساختار قدرت و مناسبات آن با مردم بازتاب پیدا می‌کرد. سلب اسکان دخالت کارگران و زحمتکشان در سرنوشت خود و تاسیس یک دستگاه دولتی قدرت‌مدار و کاملاً بیگانه از کارگران و توده‌ها که کارکردش تأمین شرایط مناسب برای استثمار شدید و بی‌رحمانه‌ای بود که در دستور قرار گرفته بود، نتیجه طبیعی چنین وضعی بود. حقوق و آزادی‌های گسترده شهروندان که ثمره طبیعی انقلاب اکتبر بود، جای خود را به دخالت ارباب‌آورد دولت در کلیه شئون و ترس و اطاعت مردم از مأموران حکومت داد. قوانین و روش‌های سنت شکن و پیشرو در زمینه حقوق زنان، خانواده، روابط جنسی، مطبوعات، هنر و ادبیات و غیره جای خود را به برداشت‌های محافظه کارانه و سنتی متعارف بورژوازی دادند.

در عرصه جهانی، ضد انقلاب جدید حاکم بر روسیه بخش عظیمی از جنبش کمونیستی جهانی را یا با فشار و سرکوب خونین خرد کرد، تضعیف نمود و به حاشیه راند و یا با خود به انحطاط کشانید و به سقوط تا حد یک ملی‌گرایی چپ و رفرمیست، که آن هم تابع منافع جهانی دولت شوروی بود، سوق داد. کمینترن از سازمان جهانی تجمع و مبارزه کمونیستی به ابزاری برای پیشبرد جهانی این سیاست تبدیل شد و سرانجام نیز در خلال جنگ دوم جهانی بخاطر تسهیل شرکت شوروی در ائتلاف ضد فاشیستی حکومت‌های غربی بسادگی منحل شد.

احزاب کمونیست رسمی وابسته به این اردوگاه، که به تدریج از لحاظ سیاست داخلی به رفرمیسم و ناسیونالیسم گرویده و از لحاظ سیاست خارجی تابع مصالح دولت شوروی شده بودند، در مقاطع گوناگون و علیرغم امیدواری‌ها و

جان فشانی‌های توده‌های کارگر و فعالین کمونیست، بر اثر تابعیت از مصالح سیاست خارجی شوروی و سازشکاری با بورژوازی محلی موجب شکست‌ها و قربانی‌های بزرگ شدند، امید نسل‌هایی را به باد دادند و خود نیز یا بکلی خرد شده و یا به حاشیه رانده شدند (اسپانیا، فرانسه، اندونزی، عراق و...)

آنچه در روسیه دهه سی و تحت برنامه‌های پنجساله اتفاق افتاد و معجزه پیشرفت سریع زمان خود محسوب می‌شد، در واقع چیزی جز پروسه انباشت و رشد سریع سرمایه‌داری نبود که با توجه به عقب ماندگی روسیه و شرایط بین‌المللی محاصره آن از طرف قدرت‌های امپریالیستی غرب، به ناگزیر توأم با فشار و مشقات عظیم توده‌های کارگر و زحمتکش و با اتکاء به یک دستگاه دولتی استبدادی نیرومند و متمرکز انجام می‌گرفت، پروسه‌ای که با انباشت بی‌رحمانه در رقابت با دول سرمایه‌داری، بهره‌کشی شدید از کارگران و کاهش جدی موقعیت و حقوق اقتصادی، سیاسی و اتحادیه‌ای او، کوچ‌های اجباری میلیونی مردم و قحطی‌ها و مرگ و میرهای پردامنه، خفه کردن تنوع نظرات و مباحثه آزاد، محاکمات نمایشی و اعدام و سر به نیست کردن گروهی مخالفان و بیگانه کردن و بی‌تفاوت کردن سیاسی عامه مردم سرانجام توانست از روسیه یک کشور قدرتمند، متمرکز و صنعتی سرمایه‌داری بسازد. دولت شوروی به این ترتیب توانست با سایر دولت‌های امپریالیستی فاتح در جنگ دوم جهانی بر سر تقسیم جهان به گفتگو بنشیند و سپس به عنوان یکی از بلوک‌های امپریالیستی وارد دنیای تقسیم شده و رقابت آمیز «جنگ سرد» شود.

منازعه بعدی بلوک شوروی با «دنیای آزاد» امپریالیسم غربی طی «جنگ سرد»، هیچ‌گاه جدال دو نظام اجتماعی سوسیالیسم و کاپیتالیسم نبوده است و آنچه بعدها پس از سقوط مدل شوروی از سوی هر دو طرف این منازعه به

عنوان شکست الگوی کمونیستی اقتصاد قلمداد می‌شود، در واقع جز شکست یک الگوی خاص از اقتصاد سرمایه داری دولتی متمرکز در مقابل اقتصاد مبتنی بر بازار چیز دیگری نیست. جامعه شوروی هیچگاه به نظام اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی گذار نکرده بود که بعداً به سرمایه داری بازگشت پیدا کند. تغییرات و اصلاحات بعدی این نظام نیز، چه در دوره استالین زدایی و چه سرانجام در دوره گورباچف، در همین چهارچوب صورت می‌گرفت و بازتاب نیازهای سیستم شوروی به اصلاحات اقتصادی و اداری معطوف به افزایش کارایی اقتصادی و تولیدی بود که نهایتاً به گشایش ساختار سیاسی و مپی مثلثی شدن آن انجامید.

انعطاط انقلاب کارگری در روسیه و خروج ضد انقلاب جدید اثرات مخرب و عواقب سنگینی بر تمام جنبش کارگری و انقلابی در قرن بیستم باقی گذاشته و بزرگترین لطمات را وارد آورده است. به علاوه، تلاش بورژوازی و خدمتگزاران فکری وی آن بوده است که سقوط شوروی را نیز به اهرمی برای فشار بر جنبش طبقاتی و سوسیالیستی کارگران تبدیل کنند. اما این تجربه‌ای است که پشت سر گذاشته می‌شود. دور جدیدی از مبارزه طبقاتی، از مبارزه به خاطر سوسیالیسم، این بار بدون بار سنگین تجربه منفی شوروی و دیدگاه‌های فکری سیاسی آن، در کار آغاز شدن است.

جنبش سوسیالیستی، نه از روی نسخه‌های حاضر و آماده بلکه به عنوان تجربه تاریخی پیشتاز و زنده کارگران، بر مبنای تجربه تاریخی انقلاب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های مجدد، بدون شک قد راست خواهد کرد و نیروی خلاقه و مهارناشدنی خود را به کار خواهد انداخت.

۵_ آلتروناقیو کارگران: انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم

برخلاف پیش بینی های ایدئولوژیهای سرمایه داری و لیبرالیسم، عصر انقلاب به پایان نرسیده است. برعکس، هیچ زمان یک تحول ریشه ای و انقلابی در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و زندگی اجتماعی انسان تا این اندازه ضروری و در عین حال تا این اندازه ممکن نبوده است.

با شکست الگوی سرمایه داری دولتی بنام سوسیالیسم، افکار «کمونیسم روسی»، با بحران و رنگ باختن الگوهای سوسیال دموکراسی مبتنی بر اصلاح سرمایه داری، با عقیم ماندن و بی حاصلی سوسیالیسم خلق گرایانه در کشورهای «جهان سوم»، کوتاه سخن با شکست و افول سوسیالیسم های غیرکارگری، اکنون انقلاب کارگری بیش از هر زمان به عنوان تنها عامل تغییر جدی و اساسی در تراژدی سرمایه داری معاصر نمودار می شود. این انقلاب در عین حال تنها طریقی است که به زهایی تمام بشریت منتهی می شود.

بحران‌های اقتصادی مکرر که چاره‌ای هم برای آن‌ها پدیدار نیست، بیکاری
دائمی، و فزاینده و حتی دست‌شستن رسمی دولت‌ها از تعهد به تأمین اشتغال،
کاهش تأمین‌های اجتماعی و افزایش ناامنی و نگرانی در جامعه، عمیق‌تر
شدن شکاف‌های طبقاتی و دست‌یازی به یک تجدید توزیع خشن ثروت به نفع
اغنیاء، افزایش خیره‌کننده شکاف بین کشورهای فقیر و غنی و نبودن چشم
انداز توسعه و پیشرفت اقتصادی برای اکثریت کشورهای عقب‌مانده‌تر
سرمایه‌داری، فقر خردکننده و خانه‌خوابی میلیون‌ها نفر در کشورهای عقب
مانده، درگرفتن محتلی‌های هولناک و بی‌سابقه در تعداد بالنسبه بیشتری از
کشورهای فقیر، تداوم رقابت‌های امپریالیستی و بلوک‌بندی‌های گوناگون به
اشکال جدید، تداوم تجاوزات امپریالیستی، تشدید رقابت‌ها و خصومت‌های
ملی و قومی، رشد جدید فاشیسم و نژادپرستی، رشد بنیادگرایی ارتجاعی،
تداوم سرکوب‌های پلیسی، تداوم ستمکشی زنان، پایمال شدن حقوق اقلیت‌ها،
آلودن و مسموم کردن محیط زیست، افزایش جرائم و اعتیاد، نومیدی نسبت
به آینده و بیگانگی هرچه بیشتر توده‌های مردم با دولت‌ها و مراکز
تصمیم‌گیری و نظایر این‌ها، بی‌پایه بودن توهمات لیبرالی مبنی بر آغاز یک
دوران طلایی صلح و تفاهم، دموکراسی، پیشرفت و رفاه را، که چند صباحی به
دنیا پایان «جنگ سرد» رایج بود، نشان داد و ناتوانی ذاتی سرمایه‌داری را
در تأمین زندگی شایسته برای بشر بار دیگر عیان کرد.

وجود عوامل فوق‌بر زمینة بن‌یست فرمیسم و کاهش قدرت مانور سیستم
سرمایه‌داری برای خروج موثر از بحران‌ها، همگی تنش‌ها و اصطکاک‌های
اجتماعی را افزایش می‌دهند و متراکم می‌سازند. به نظر می‌رسد جامعه
بشری یک بار دیگر همانند ابتدای این قرن به نقطه‌ای نزدیک می‌شود که یا
باید یک تحول انقلابی در آن صورت بگیرد و یا به انحطاط، گسختگی،
فاشیسم، جنگ‌های ویران‌گر، و در یک کلام به بربریت سقوط کند. بشریت

امروز بیش از هر زمان در مقابل این پرسش قرار گرفته که یا باید اکثریت عظیم اهالی کره زمین به بردگی مزدی و بر اثر آن به محرومیت مادی و انقیاد سیاسی، فرهنگی و معنوی همه جانبه ناشی از آن تن در دهند، و یا برای همیشه به حاکمیت سرمایه و عواقب و مصائب ناگزیر آن خاتمه دهند و بر سرنوشت خود حاکم شوند. به جز سوسیالیسم، برون رفت دیگری از سرمایه داری وجود ندارد.

سیستمی که در آن ثروت جامعه مرتباً و به نحو چشمگیری افزایش می یابد، اما در عین حال نیازمندی و محرومیت اکثریت آن نیز دائماً تشدید می شود، سیستمی که میلیون ها میلیون انسانش با قحطی، فقر و گرسنگی دست به گریبانند اما در همان حال کوه های کره و دریاچه های شیر را چون برای سرمایه «ارزش» نمی آفرینند منهدم می سازد و در اساس خود دارای تناقضی لاینحل و بیمارگونه است. نظامی که خلاقیت بشر و توانائی او را در بهبود تکنولوژی و ابداعات فنی نه به سرچشمه ای برای خوشبختی انسان بلکه به وسیله ای برای افزایش سود و به انگیزه و ابزاری برای طرد و بیکارسازی و از هستی ساقط کردن تولیدکنندگان آن جامعه تبدیل می کند، صلاحیت بقای خود را از دست داده است. رژیمی که باسلب اختیار از اکثریت یعنی از تولیدکنندگان و آفرینندگان منابع و امکانات مادی و فرهنگی، به طور روز افزونی تمام جامعه بشری را به صورت گروگان معدودی شرکت های غول پیکر و عینی سازمان سرمایه مالی جهانی در می آورد که مانند مالک الرقاب کره ارض عمل کرده و به هیچ کس و هیچ مرجعی حساب پس نمی دهند، نمی توانند تا ابد ادامه داشته باشد. نظامی که در تعقیب آزمندانه سود هرچه بیشتر برای اقلیتی معدود محیط زیست جهان امروز و نسل های آینده را با سموم و فضولات می آلود و به گنداب می کشد، باید روئیده شود.

مدافعان سرمایه‌داری در مقابل ادعا می‌کنند که پدیده‌های فوق «قوانین» ضروری زندگی اقتصادی بشرند، از آن‌ها گریزی نیست و هر تلاشی برای تغییرشان به فاجعه می‌انجامد. اما این ادعا خود بخشی از ایدئولوژی بورژوازی در خدمت جاودانه کردن نظام تولید و استثمار سرمایه‌داری و لذا در خدمت انقیاد معنوی انسان و نگاه داشتن وی در زنجیر اسارت کنونی است و ارزشی بیش از «استدلال» برده‌داران برای اثبات طبیعی بودن و ناگزیر بودن نظام برده‌داری ندارد. هیچ قانون مافوق اجتماعی و مافوق بشری که سرنوشت ناگزیر انسان را رقم زند و او را در انقیاد خود نگاه دارد، وجود ندارد. «قوانین» اقتصادی سرمایه‌داری معرف مناسبات تولید و مالکیت در نظام کنونی یعنی محصول یک وضعیت تاریخی و اجتماعی معین هستند و با تغییر آن‌ها اعتبار خود را از دست می‌دهند. سرمایه خود نیز جز یک نیروی اجتماعی متمرکز چیز دیگری نیست. بشر امروزه این توانایی را کاملاً به دست آورده است که نحوه زندگی اقتصادی خود را تحت کنترل درآورد و تنظیم کند. پیشرفت‌های شگرف در تکنولوژی، اطلاعات و ارتباطات و علوم شرایط عینی یک نظام تولیدی عالی‌تر مبتنی بر کنترل توسط انسان و در خدمت انسان را بیش از پیش فراهم ساخته است.

مدافعان سرمایه‌داری اما هشدار می‌دهند که جهانی شدن سرمایه در دهه‌های اخیر امکانات مبارزه موثر علیه آن و نهایتاً تفوق یافتن بر آن را بیش از پیش از انسان سلب کرده است. اما این هم جز نفع جدیدی برای غیرممکن نشان دادن هر نوع دست‌آورد و هر نوع بهبود مبتنی بر مبارزه کارگری و در عین حال تلاش برای بی‌گناه قلمداد کردن بورژوازی محلی و کشوری در اتخاذ سیاست‌های ضد مردمی چیز دیگری نیست. وانگهی، این مقدمات در همان حدود واقعی آن نیز در حقیقت به نتیجه‌گیری‌های کاملاً متفاوتی می‌تواند بینجامد. پیشرفت اقتصاد جهانی و گرایش آن به ادغام، بیانگر آن است که

مرزها و محدودیت‌هایی که در مقابل اداره سوسیالیستی اقتصاد جهانی وجود داشت، بیش از پیش برطرف شده است. اگر مشتی شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌های جهانی و موسسات وابسته به آنها می‌توانند اقتصاد جهان را، علیرغم میل و رضایت اکثریت ساکنان کره زمین و در دریایی از نفرت و مخالفت و اعتراض، بر اساس بهره‌گشی از اکثریت و در خدمت منافع اقلیت هرچه کوچک‌تری از بشریت، یعنی به شیوه‌ای غیرانسانی و غیرعقلانی، اداره کنند، در این صورت اداره جهانی این اقتصاد به شیوه‌ای انسانی و عقلانی یعنی بر اساس منافع اکثریت عظیم و با اتکاء به اراده و تلاش و علاقمندی همگانی و نیز بر مبنای همه پیشرفت‌های تکنونی صنعت، تکنولوژی و علوم، به طریق اولی ممکن و بلکه ضروری است.

به‌علاوه، اگر امروزه هر کشور محدوده‌ای مستقل و منحصر به فرد نیست، بلکه جزء مرتبط و ارگانیکی از یک سیستم جهانی به هم پیوسته است، پس این واقعیت در عین حال بدان معنی است که کل سیستم از همیشه آسیب‌پذیرتر بوده و هر تک ضربه کشوری می‌تواند با سرعت و شدت بیشتری تعمیم و تسری پیدا کرده و بر تعادل عمومی آن اثر بگذارد، کما اینکه واقعیات دوره اخیر نیز همین را گواهی می‌دهد. و بالاخره از مقدمات مذکور باید این نتیجه را گرفت که زمینه برای یگانگی مبارزه کارگری، ایجاد صف واحد و جهانی این مبارزه هرچه بیشتر فراهم شده و انترناسیونالیسم کارگری از پایه هرچه واقعی‌تر و ضرورت هرچه مبرم‌تری برخوردار شده است. در حالیکه سرمایه بر طبق مصالح خود به راحتی خارج از مرزهای اولیه خود عمل می‌کند، کارگران نیز باید صف‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی در مقابل آن ایجاد نمایند.

اما تناقضات درونی سرمایه‌داری هر قدر شدید، مصائب آن برای طبقه کارگر و کل بشریت هر قدر سهمگین و بحران‌های سرمایه‌داری هر اندازه عمیق و

ویرانگر، بخودی خود موجب دگرگونی سیستم و تبدیل آن به نظام سوسیالیستی نخواهد شد. نیروی فعاله انقلابی، فعالیت مشترک و هدفمند توده‌های انسانی، مبارزه سازمان یافته کارگری شرط ضروری چنین تحولی است. اینجاست که آگاهی و سازمان نقش بزرگ خود را در امر انقلاب پرولتری و آزادی بشر ایفا می‌کنند. طبقه کارگر به نیروی خود آزاد می‌شود و از این رو به آگاهی و سازمان خود نیاز دارد. طبقه کارگر باید در عین حال همه اقشار تحت ستم و معترض به سرمایه‌داری را به دور خود گرد آورد، راه‌گشا و پیشرو حرکت توده‌های محروم و تحت ستم باشد و راه برون‌رفت از سیستم کنونی، یعنی انقلاب کمونیستی، را نشان دهد.

انقلاب کمونیستی انقلابی اجتماعی و دارای خصلت جهانی است. انقلابی است که الغای مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، الغای کار مزدی، الغای طبقات و نابرابری‌های طبقاتی و به تبع آن الغا و زوال دولت را هدف گرفته است. انقلاب سوسیالیستی، که می‌تواند در کشورها و مناطق گوناگون جهان تحت شرائط و به شیوه‌های متفاوتی رخ دهد، در جهت‌گیری‌های اساسی خود یکسان بوده و فقط بر مبنای همبستگی نیرومند و فعال بین‌المللی کارگران قابل دوام و پیروزی قطعی است.

این انقلاب در وهله اول، به پیروزی آوردن قدرت سیاسی اینچنینی، بورژوازی، الغای دولت بورژوازی و برقراری حکومت کارگری نیاز دارد تا بتواند اهرم‌های سیاسی و اجرایی حکومت را برای فائق آمدن بر «طفیان‌های برده‌داران» یعنی تلاش‌های طبقه حاکمه کماکان نیرومند و ریشه‌دار جهت اعاده نظام کهن، مقابله با تجاوزات ضد انقلابی خارجی، و نیز برای تضمین اجرای تحول اقتصادی و اجتماعی لازم مورد استفاده قرار دهد.

از لحاظ سیاسی، سوسیالیسم بوروکراسی‌های عریض و طویل، ارتش‌ها، پلیس‌ها و دستگاه‌های امنیتی و همچنین پارلمان محدود و غیر دموکراتیک سیستم کنونی را به هم می‌زند و بجای آن، تا آن جا که هنوز دولتی لازم باشد، دولتی تماماً مسئول در برابر جامعه، قابل تعویض و بی‌نهایت دموکراتیک‌تر از دموکراسی‌های بورژوازی، مبتنی بر شوراها و به طور کلی اشکال خود حکومتی هرچه مستقیم‌تر و مشارکت هرچه وسیع‌تر تولیدکنندگان و شهروندان را برقرار می‌سازد. سوسیالیسم خودگردانی‌های وسیع و مبتنی بر نهادهای انتخابی را در کلیه شئون و عرصه‌های گوناگون اداره جامعه معمول می‌دارد. جامعه سوسیالیستی کلیه تبعیضات جنسی، نژادی، قومی و غیره را ملغی می‌سازد و برابری کامل حقوق شهروندان را تأمین می‌کند و اقدامات همه‌جانبه‌ای را برای ریشه‌کن کردن این نابرابری‌های عمیق و کهن‌سال معمول خواهد داشت. سوسیالیسم وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی، صنفی، فرهنگی و فردی را برقرار و تضمین می‌کند و به طور جدی دخالت دولت به عنوان یک نیروی مافوق جامعه را در امور فردی و خصوصی افراد موقوف می‌سازد. جامعه سوسیالیستی مبارزه با جرایم، این دستگاه قانونی انتقام‌کشی طبقه حاکمه را از اساس دگرگون کرده و اصل را بر کاهش زمینه‌ها و علل بروز جرایم و نیز بازآموزی و جذب مجدد به جامعه قرار می‌دهد. به جای محدودیت‌های ملی و نژادی با تنگ نظری‌های ناگزیر آن، سوسیالیسم مفهوم شهروندان جهان و افق وسیع همبستگی انسان‌ها را جایگزین می‌کند. سوسیالیسم مجدانه تلاش خواهد کرد ضایعات کنونی بر محیط زیست را جبران کند و امر نگهداری از طبیعت و لذا نسل‌های آینده بشری را با دقت و دوراندیشی لازم از پیش خواهد برد.

در عرصه اقتصادی، سوسیالیسم بدو از سلب کنندگان مالکیت مردم سلب مالکیت می‌کند و مالکیت مشترک برزمین، وسائل اجتماعی تولید و

ثروت‌های عمومی را برقرار می‌سازد و این منابع را در خدمت منفعت مشترک جامعه به کار می‌اندازد. به این ترتیب سوسیالیسم با خلع ید از طبقه سرمایه‌دار، موقعیت اقتصادی و اجتماعی ممتاز آنان را به مثابه طبقه حاکمه سلب کرده و آن‌ها را به شهروندان عادی جامعه تبدیل می‌کند. به جای دیکتاتوری سرمایه بر اقتصاد جامعه با روش‌های بوروکراتیک آن، سوسیالیسم برنامه‌ریزی عقلانی، دموکراتیک و مبتنی بر مشارکت و تصمیم‌گیری آگاهانه و آزادانه عامه مردم را، که شرایط آن هم‌اکنون در جامعه سرمایه‌داری فراهم شده است، مبنای کار خود قرار می‌دهد. به جای سیستم مبتنی بر اجیر کردن اکثریت جامعه از طرف اقلیتی که وسائل تولید معیشت را در انحصار خود گرفته‌اند، کار همگانی، مشارکت همگانی و برخورداری همگانی را خواستار می‌شود، تامین زندگی شایسته برای تمام اهالی را هدف خود قرار می‌دهد و کودکان و سالخورده‌گان و بیماران را با مراقبت و احترام تحت حمایت و تکفل می‌گیرد. سوسیالیسم رشد تکنولوژی را در خدمت تامین نیازهای مادی و معنوی انسان و سعادت او پی می‌گیرد و کاهش ساعات کار را در برنامه خود قرار می‌دهد. دیوار عبورناپذیر تقسیم کارهای اسارت‌آور طبقاتی کنونی را درهم می‌شکند و برای اولین بار امکان واقعی برای آموزش دلخواه و کار دلخواه را بر روی اکثریت مردم می‌گشاید.

بدین ترتیب سوسیالیسم پیروزمند در راه گذار به جامعه جهانی بدون طبقات و بدون دولت، جامعه‌ای که در آن انقیاد بخشی توسط بخش دیگر رخت بر بسته، تحمیلات جامعه بر فرد و دشمنی فرد با جامعه زایل شده و در آن انسان از هر نوع وابستگی به قدرت‌های مافوق‌رہایی یافته، جامعه‌ای که در آن دغدغه معیشت روزانه و محدودیت‌های تباه‌کننده آن زندگی انسان‌ها را در خود نخواهد فشرد و اصل «از هرکس مطابق توانش، به هرکس مطابق نیازش» حاکم است، پیش خواهد رفت.

جامعه کنونی با طبقات و امتیازات طبقاتی که بر بیگانگی، عجز و انفراد
آحاد انسانی استوار است، همراه با ایدئولوژی‌ها و خرافات توجیه کننده آن، به
سوزة تاریخ سپرده خواهد شد و بر جای آن اجتماع آزاد افرادی خواهد نشست
که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان است.

www.KetabFarsi.com

برنامه حزب کمونیست ایران

سرمایه داری، بعنوان یک نظام تولیدی که معاش و گذران انسان و قلمرو رشد و توسعه جامعه انسانی را در سراسر جهان به زیر کنترل خود کشیده است، در ادامه گسترش جهانی اش و تحولات درونی جامعه ایران، طی یک پروسه رشد و تکامل دهها ساله به تدریج همه عرصه های تولیدی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این جامعه را نیز به زیر حیطه خود در آورد. بدین ترتیب جامعه ای که اساساً کشاورزی با مردمی اکثراً ساکن روستا بود، جای خود را به جامعه ای عمدتاً شهرنشین، که بخش عمده نیازهای آن در شهر و در تولید ماشینی و کارخانه ای تامین می شود، داد.

اصلاحات دهه چهل که تحت حاکمیت رژیم شاه در ایران محافظه کارانه و از بالا به اجرا درآمد، از جمله طرحها و اقدامات مشابهی بود که

در همین دوره در نقاط دیگر جهان نیز، با هدایت سرمایه داری امپریالیستی و در پاسخ به نیازهای سرمایه جهانی، و الزامات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاد این جوامع صورت می گرفت.

این اصلاحات نهایتاً با نفی قانونی نظام ارباب و رعیتی، زمینه را برای توسعه هر چه بیشتر بازار داخلی و سرمایه دارانه کردن تولید آماده کرد. میلیونها روستائی بی زمین "آزاد" شده در جستجوی کار بسوی شهرها روانه شدند و همراه با آن جمعیت کارگری شاغل در تولید صنعتی چند برابر فزونی یافت. این روند چهره جامعه را در عرض یک دهه دگرگون ساخت و تسلط حکم سرمایه داری را بر بخش های مختلف حیات تولیدی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قطعیت بخشید.

درآمدهای نفتی موجود، به تجزیه روابط ارباب و رعیتی و گسترش مناسبات سرمایه داری شتاب بیشتری داد، و بدین ترتیب جامعه ایران بیش از پیش در گردونه روابط سرمایه داری جهانی قرار گرفت. درآمد نفت نه فقط خونیهای گسست بافت اجتماعی کهنه را به زمینداران و اشراف تأمین نمود، بلکه هزینه نوآوری و گسترش یک دولت مدرن را نیز فراهم ساخت. درآمدهای نفتی دولت را قادر ساخت که در حین حراست از منافع طبقه حاکم، خود کنترل بخش های کلیدی اقتصاد کشور را نیز در دست بگیرد و با جذب بخش بزرگی از نیروی کار کشور در ادارات و کارگاههای دولتی، در عین حال به بزرگترین کارفرما تبدیل شود. نقشی که تا به امروز نیز ادامه داشته است.

اندک نظام اربابی همه محدودیت های اجتماعی و اقتصادی در راه عرضه نیروی کار را قانوناً از میان برداشت، و رونق بازار داخلی شرایط مناسبی را برای استثمار کارگران "آزاد" بوجود آورد، و بدین ترتیب بر زمینه اصلاحات

دهه چهل نیروی کار بعنوان یک کالا، به مقیاسی روز افزون، وارد بازار سرمایه داری رویه گسترش ایران گردید.

رشد سرمایه داری در ایران بسیاری از عادات، سنن و الگوهای زندگی کهن و ساخت فرتوت جامعه قدیمی را درهم کوبید و دانش و تکنیک را نیز به عرصه های مختلف حیات اجتماعی راه داد. اما این تحول ژرف اجتماعی نه تنها فاصله های طبقاتی را در جامعه ایران کاهش نداد، بر آلام و رنج های انسانی التیامی نبخشید، بلکه ابعاد و شمار مشقات زندگی را افزون تر کرد و فاصله ی بین داراها و ندارها را عمیق تر گردانید.

با افزایش هزینه زندگی، رشد بیکاری و کاهش سطح دستمزدهای واقعی، در سالهای اواسط دهه پنجاه، زندگی طبقه کارگر بیش از پیش رو به وخامت گذاشت و مبارزات کارگران در مراکز اصلی تولیدی و صنعتی برای دفاع از سطح معیشت و بهبود وضعیت زندگی خود شدت گرفت.

توده های کارگر کننده شده از روستا در حاشیه شهرها ساوانی برای خود جستجو می کردند و مدام بر خیل این حاشیه نشینان که شهرهای بزرگ را احاطه کرده بودند، افزوده می گشت. این مردم در نهایت فلاکت زندگی می کردند و در عین حال شاهد ناز و نعمت و زندگی افسانه ای طبقات دارا بودند. آنها در حالیکه منبع سرشاری از نیروی کار ارزان را در اختیار سرمایه داری ایران قرار می دادند، کانونهای جدیدی از اعتراض بر علیه دولت را نیز با خواسته ها و مطالبات ویژه خود بوجود آوردند.

گسترش بوروکراسی دولتی و افزایش دخالت های پلیسی در زندگی مردم، قدر